

فصل پنجم

سندیکاها در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) در حال تحول

مسلمن آغاز جنگ اول جهانی همچون صاعقه‌ای به یک باره بر پیکر جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک وارد نیامد، اما این جنبش در برابر آن آمادگی نداشت. این جنبش مدام در برابر خطر جنگ برخاسته از امپریالیسم رشدیابنده هشدار می‌داد. با این که بر سر ضرورت و حقانیت دفاع از میهن بحثی نبود، با این حال قطعنامه‌های کنگره‌ی دوم انترناسیونال در اشتوتگارت (۱۹۰۷)، کپنهاگ (۱۹۱۰) و بازل (Basel) (۱۹۱۲) به این انتظارات نزدیک شدند که سوسیال دمکراسی دست به هر اقدامی برای پیشگیری از یک جنگ و یا دستکم پایان بخشیدن سریع آن خواهد زد. در کنگره‌ی اشتوتگارت طرح مصوبه‌ای که آگوست بیل پیشنهاد کرده بود پذیرفته شد. مطابق آن در صورت تهدید خطر جنگ «طبقه‌های زحمتکش و نمایندگان پارلمانی‌شان در کشورهای دیگر موظف [خواهند بود] [...] هر چه در توان دارند به کار بندند، تا بوسیله کاربرد همه‌ی امکاناتی که از نظرشان موثر است مانع درگرفتن جنگ شوند». در ادامه آمده بود: «با این حال اگر جنگی درگیرد، وظیفه آن است که با تمام نیرو در جهت پایان بخشی سریع آن تلاش شود، از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ برای تکان دادن مردم استفاده شود و از این طریق به حذف حاکمیت طبقاتی سرمایه‌داری شتاب داده شود». (۱)

آنچه که قطعی است آن است که قطعنامه‌های مشابهی توسط اتحادیه سندیکاها بین المللی صادر نشده و سندیکاها آزاد بعنوان طرفدار آتشین اعتصاب‌های سیاسی سراسری عرض اندام نکردند. اما آیا نمی‌بایست انتظار داشت که جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک -یعنی حزب و سندیکاها- در پیشگیری هر جنگی بکوشند؟

1. مرحله آغازین «صلح داخلی» (+) برای دفاع از سرزمین، صلح پیروز و اصلاحات اجتماعی

قتل ولیعهد اتریش-مجارستان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ در سارایوو، فرصتی بود برای «راه حل» جنگی درگیری-های اقتصادی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی اروپا که طی مدتی طولانی آن را تدارک دیده و محاسبه کرده بودند. طی کمتر از چند هفته امپراتوری آلمان و اتریش-مجارستان از یک سو، روسیه، فرانسه و بریتانیای کبیر از سوی دیگر به سمت جنگ رفتند که با ورود ایالات متحد آمریکا در آوریل ۱۹۱۷ به جنگی جهانی تبدیل شد.

به سرعت آشکار شد که برنامه‌ریزی‌های فرماندهی نظامی آلمان به ثمر نمی‌رسند. برای پرهیز از وضعیت خطرناک یک جنگ دو جبهه‌ای، مطابق برنامه‌ی شلیفن (Schlieffen) (++)- قرار بود که با پیروزی سریع بر فرانسه پیش‌شرطی ایجاد شود تا کل نیروی نظامی آلمان متوجه روسیه تزاری شود که ارتش آن در نبرد تاینبرگ در پایان اوت ۱۹۱۴ شکست سختی خورده بود. در جبهه‌ی غرب اما برنامه‌ی جنگ متحرک در نبرد مارنه (Marne) در آغاز سپتامبر ۱۹۱۴ تبدیل به جنگ سنگر به سنگر شد که در نبردهای پرهزینه و پرحجم بر سر وردون (Verdun) و زومه (Somme) در سال ۱۹۱۶ تلفات عظیمی طلبید.

با چسبیدن به «اجماع مردمی» بزرگ ملی که قیصر ویلهلم دوم، در ۱ اوت با این واژگان که وی «دیگر اجزایی نمی‌شناسد» سوگند یاد کرده بود (۲)، بسیاری از سوسیال دمکرات‌ها مصوبه‌های انترناسیونال دوم را فراموش کرده و برخی از آنان در شوق زدگی از جنگ و اطمینان از پیروزی غوطه‌ور شده و برخی دیگر از سر استیصال تسلیم شدند. البته کمیسیون عمومی در ۱ اوت ۱۹۱۴ (۳) در روز بسیج عمومی آلمان، یک فراخوان صلح منتشر کرد، اما در کنفرانس هیات رییس‌هاش که فردای آن روز برگزار شد از سر استیصال اعلام گردید که «همه‌ی کوشش‌های جامعه‌ی سازمان یافته‌ی کارگری، برای حفظ صلح و پیشگیری از جنگ جنایتکارانه، بی‌ثمر بوده‌اند». (۴)

وضعیت در حزب سوسیال دمکرات چگونه بود؟ در ۲۵ ژوئیه‌ی ۱۹۱۴ نشریه‌ی «به پیش» [ارگان این حزب. م] فراخوانی از رهبری حزب منتشر کرد که در این خواسته به اوج خود می‌رسید: «نابود باد جنگ! زنده باد برادری بین‌المللی خلق‌ها!» در ۳۱ ژوئیه اما در همان نشریه مطلبی که نشان از تغییر نظر داشت آمده بود «اگر اعتراضات اولیه‌ی ما، تلاش‌های مکرر ما بی‌ثمر بوده‌اند، مناسباتی که ما در آن بسر می‌بریم، نیرومندتر از اراده‌ی برادرانه‌ی کارگری ما بوده‌اند، می‌بایست اکنون قاطعانه چشم در چشم آنچه که در راه است بدوزیم». (۵)

در اوت ۱۹۱۴ معلوم شد که سندیکاها‌ی آزاد و حزب سوسیال دمکرات، به یک اندازه به اجزایی از امپراتوری ویلهلمی بدل شده‌اند. هر دو با غرور تمام به موفقیت‌های سازمانی و سیاسی که در بستر سیستم موجود بدست آورده بودند، می‌نگریستند. هر دو با امپراتوری آلمان با اقتصاد نوظهورش و بخشش با سیاست اجتماعی راهنمای آن ابراز هویت می‌کردند؛ و هر دو آمادگی‌شان برای مشارکت در فعالیت‌های جنگی آلمان را نه فقط به مثابه‌ی گواهی در مورد اصالت میهنی‌شان، بلکه همچنین به مثابه‌ی خدمتی در جهت شکل‌دهی دمکراتیک و جامعه‌گرایانه‌ی امپراتوری که به تعویق افتاده بود تلقی می‌کردند. همچنین ممکن است این نکته برای سندیکاها نقش بازی کرده باشد که آنها معتقد بودند با تصویب غیرمستقیم «صلح داخلی» به تاریخ ۲ اوت -که در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۱۴، با چشم پوشی «رسمی» از مبارزه بخاطر دستمزد آن را تقویت کردند- سازمان‌های‌شان را در زمان جنگ نجات می‌دهند.

با انتخاب سیاست «صلح داخلی»، سندیکاهای آزاد در مجموع مثنی سندیکاهای از لحاظ سیاسی خطدار را تعیین کردند. البته تابعیت از «جبهه‌ی وحدت ملی» برای سندیکاهای مسیحی-ملی مشکلی نبود. برای آنان جنگ یک «آزمایش» به شمار می‌آمد، که «نوسازی رسوم ملی» را تحمیل می‌کرد و «کوره‌ی آتشی بود که تقاله‌ها و خطاهای بشریت را می‌زدود». (۶) البته «جنگ فرهنگ ظاهری و سعادت ظاهری انسان را تهدید می‌کند؛ اما درون انسان را خالص و متعالی می‌سازد». (۷) تصادفی نبود که تئودور برائر (Theoder Brauer) نظریه‌پرداز سابق سندیکاهای مسیحی، در سال ۱۹۱۵ جنگ را «با پدیده‌های همراهش» بمثابة «مُهر تاییدی باشکوه و در نوع خود سهمگین بر اصول اساسی» این بخش از جنبش کارگری ستود. (۸)

اتحادیه‌های آزاد ملی نیز از آغاز اوت ۱۹۱۴ داوطلبانه به صف «جبهه‌ی وحدت ملی» پیوستند. (۹) آنها در سیاست «صلح داخلی» سندیکاهای آزاد، نوعی «برسمیت شناختن صاف و ساده‌ی اصول اساسی‌مان» را می‌دیدند. آنها نیز انتظار داشتند که «اجماع ملی» حاصل از جنگ به یک تفاهم پایدار ملی و به سیاست اصلاحات اجتماعی منجر شود. (۱۰) پذیرش ادای مسئولیت میهنی، که سندیکاها در اوت ۱۹۱۴ اعلام کردند، بخشی از موج ملی‌گرایی بود که تبلیغات در آلمان در آغاز جنگ در آن غوطه‌ور بود. بسیاری از جمله سندیکاهای خطدار- معتقد بودند که امپراتوری آلمان در برابر یک جنگ تحمیلی قرار دارد. به همین دلیل «حمله‌ی متقابل»، در شرایطی که بلژیک بی‌طرفی خود را نقض کرده، به نظر برحق می‌آمد. آنها -علیرغم تاسف خوردن‌شان- معتقد بودند که «می‌توانند با چشم پوشی درک کنند که فرماندهی ارتش آلمان در شرایطی تحمیلی قرار گرفته و عملیاتش تنها مقابله با نقض بی‌طرفی نیروی متخاصم است». (۱۱) علاوه بر این، سندیکاهای آزاد در ماه‌های بعد، هدف‌های جنگی را نیز پذیرفتند. برای آنها از یکسو امتیازات اقتصادی برای امپراتوری آلمان مطرح بود که کارگران نیز از آن سود برده و از سوی دیگر انتظار «پاداش دهی» به فداکاری‌های کارگران را داشتند. پس از «صلح پیروز» می‌بایست حق انتخابات سه طبقه‌ای پروس برطرف شده و حق تشکل کارگران گسترش یابد. (۱۲) اما هدف‌هایی که از لحاظ سیاسی-نظامی کمتر پوشیده بودند نیز وجود داشت. در ماه مه ۱۹۱۷ -یعنی پس از ورود ایالات متحد آمریکا به جنگ- آدام استگر والد از سندیکاهای مسیحی به این شعار نامتعارف روی آورد: «اگر یک صلح با قدرت قابل دستیابی باشد، باید تحت هر شرایطی به این صلح با قدرت رسید». (۱۳) در این رابطه میان سندیکاهای خطدار تفاوت‌های مضمونی زیادی وجود نداشت.

همه‌ی دعوی‌های اطمینان‌آمیز اصلاحات‌گرایانه و اعتماد به نفس جنگی، نمی‌توانند این نکته را لاپوشانی کنند که جنگ به شدت بر سیاست و سازمان سندیکاها تاثیر داشت. در سال ۱۹۱۳ رشد رو به کاهش اقتصادی تأثیری منفی بر شمار اعضای سندیکاها داشت. ابتدا در بهار ۱۹۱۴ نخستین نشانه‌های بهبود وضعیت اقتصادی به چشم می‌خورد، اما شروع جنگ جهانی اول وضعیت ناهنجاری برای زندگی اقتصادی به همراه داشت. تغییر تولید از مسیر صلح آمیز به جنگی بدون اصطکاک پیش نرفت. ابتدا درصد اعضای بیکار سندیکاها به سرعت از ۲/۹٪ در سال ۱۹۱۳ به ۷/۲٪ (در سال

۱۹۱۴) رسید و سپس به آرامی به ۳/۲٪ (۱۹۱۵) به ۲/۲٪ (۱۹۱۶)، ۱٪ (در ۱۹۱۷) و ۰/۸٪ (ژانویه تا اکتبر ۱۹۱۸) کاهش یافت.

فراخواندن افراد به خدمت زیر پرچم و گسترش تولید جنگ‌افزار موجب تغییر بزرگی در ترکیب کارگران شد. در حالی که شمار مردان بالغ در موسسه‌های صنعتی با شاغلین بالای ۱۰ نفر- در طول جنگ حدود یک چهارم کاهش یافت، شمار کارگران زن حدود ۵۰٪ افزایش پیدا کرد. افزون بر این، ترکیب کارگران از طریق افزایش کارگران زیر ۱۶ سال به طور واضحی جوان‌تر شد. پیامدهای تغییر ترکیب کارگران برای سازمان‌های سندیکایی از طریق نوسانات شدید نیروی کار شدیدتر شد. برای مثال شرکت زیمنس-شوکت (Siemens-Schukert) پرسنل خود را از آغاز جنگ تا میانه‌ی سال ۱۹۱۷ هشت بار عوض کرد. در این روند جابجایی-شتابان- در اصل، تحولات پیش از جنگ تدوام یافتند که عبارت بودند از: افزایش اشتغال زنان، افزایش نیروی کار غیرماهر و رشد شمار شاغلان در صنایع شیمیایی و الکتروتکنیکی در ماشین‌سازی و فلزکاری.

همه‌ی سندیکاهای خطدار از فراخوان‌های به خدمت زیر پرچم، بیکاری و جابجایی‌های درون طبقه‌ی کارگر رنج می‌بردند. همچنین محدودیت‌های خودخواسته‌ی امکان اقدام عملی-که ناشی از سیاست «صلح داخلی» بود- در این رابطه نقش بازی کردند که شمار زیادی از کارگران عضویت در سندیکاها را چندان لازم نبینند. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶ شمار اعضای سندیکاها از تقریباً ۳ میلیون نفر به حدود ۱/۲ میلیون نفر کاهش یافت. تنها سندیکاهای آزاد بیش از ۱/۵ میلیون عضو خود را از دست دادند.

این کاهش اعضا با در هم شکستن زندگی درونی سندیکاها همراه شد. فراخواندن کادرها و معتمدان به خدمت زیر پرچم موجب تعطیلی فعالیت سندیکاها در بسیاری از منطقه‌های کوچک تر شد. نشریه‌های سندیکایی سانسور شدند. صندوق سندیکاها بخاطر کاهش درآمدها و بالارفتن هزینه‌های حمایتی تهی شد. به این سبب و نیز بنا به دلایل سیاسی، در طول جنگ کنگره‌های سندیکایی برپا نشدند. گردهمایی‌های سندیکاهای جداگانه نیز به ندرت برگزار می‌شد. در جلسه‌های محلی سندیکاها نیز گفتگو درباره‌ی سیاست جنگی مجاز نبود.

در ۲ اوت ۱۹۱۴ کارل لگین در کنفرانس هیات مدیره اعلام کرد: «در وضعیت امروزی از دموکراسی در سندیکاها دیگر خبری نیست. اکنون هیات مدیره‌ها می‌بایست بر اساس مسئولیت خود تصمیم بگیرند، آن هم به صورتی که بتوانند وجدانی آسوده داشته باشند». (۱۴) پرسش اینجا است که آیا لگین-و دیگر رهبران سندیکاها- با تسلیم شدن داوطلبانه در برابر «جبر موقعیت»، از محدودیت دموکراسی درون سندیکایی ناشی از جنگ برای پیشبرد بلامنازع خط رهبری سوءاستفاده کرده‌اند؟ نارضایتی حاصل از مضمون سیاست سندیکاها و نیز تصمیم‌گیری‌های جدا از کارگران و اعضای سندیکاها، موجب بیگانگی شدید میان رهبری و پایه شد.

2. در راه پذیرش مسئولیت دولتی

همه‌ی سندیکاهای خطدار به جنگ اول جهانی بمتابهی جنگی دفاعی می‌نگریستند که به امپراتوری آلمان تحمیل شده بود. آنها از همان ابتدا از تلاش‌های جنگی حمایت کردند؛ مثلاً از طریق فراخوان به شرکت در دروی محصول‌ها که کارگران بیکار صنعتی به جای کشاورزانی که به خدمت زیر پرچم رفته بودند، مسئولیت آن را پذیرفتند. همه‌ی سندیکاها مخارج خود را به جای پشتیبانی از مبارزات کارگری، متوجه حمایت از به ویژه بیکاران و خانواده‌های جنگ‌زده کردند و از این طریق بار بودجه‌ی دولتی را سبک کردند. همه‌ی سندیکاهای خطدار - کمابیش به صورت روشنی - امیدوار به یک «صلح پیروزمند» بودند تا بتوانند از طریق جنگ به هدف‌های اقتصادی و اجتماعی دست یابند. تعهد آنها به «صلح داخلی» که به خاطر آن، سندیکاها سیاست مبارزه بخاطر منافع کارگران را وداع گفتند، بمتابهی گواهی برای خودآگاهی مسئولانه‌ی ملی داوطلبانه‌ی آنها بود.

بطور مثال «کورسپوندنتس بلات» در سال ۱۹۱۵ تأکید کرد که امپراتوری را نمی‌توان «با یک مشت سرمایه دار در برابر دنیایی از دشمنان» حفظ کرد. از آنجا که کارگران وظیفه‌ی خود را انجام داده و از آنها استفاده شده و بار اصلی جنگ را به دوش کشیده‌اند، بنابراین می‌بایست «دوران فئودالیسم کارخانه‌ای [...] به صورت قطعی پایان یابد». (۱۵) نشریه‌ی «کارگران فلزکار» معتقد بود که در فراوانی و وفور ماه‌های نخستین جنگ، نه تنها «می‌توان همکاری و همبستگی» همه‌ی قشرهای ملت را، بلکه حتی «سوسیالیسم را هر جا که نظر بیندازیم» مشاهده کرد. (۱۶)

به این ترتیب سندیکاها این تحولات را با خوش بینی بیش از حد ارزیابی می‌کردند. اما سودها و هدف‌های جنگی و نیز محتکران و دست اندرکاران بازار سیاه، به سرعت تصویر دیگری از «اجماع ملی» آلمان ارائه کردند. و انتظار سندیکاها از کارفرمایان به ویژه در مورد صنایع بزرگ و نظامی، مبنی بر استقبال از خواسته‌هایشان برآورده نشد. تا مدت‌های مدیدی پس از جنگ، دستکم در صنایع سنگین و معادن نظریه‌ی «آقای خانه‌ی خود بودن» حاکم بود:

«همانطور که فرمانده در سنگرها تن به مذاکره با سرابازانش نمی‌دهد، کارگران نیز مجاز به تصمیم‌گیری در مورد مسایل بنیادی کارخانه نیستند». یاکوب ویلهلم رایشرت (Jakob Wilhelm Reichert)، مدیر کل اتحادیه‌ی صنعتگران آهن و فولاد، در نشست‌های هیات مدیره‌ی اتحادیه‌اش در ۱۶ نوامبر ۱۹۱۶، با این مقایسه‌ی مدام میان گوش فرمانی نظامی و صنعتی، و سنگر یا پادگان با کارخانه، بر ادعای رهبری و حاکمیت اتحادیه‌اش بر کارخانه‌ها تأکید می‌کرد. (۱۷)

اما رد خشن خواسته‌های سندیکاها مبنی بر برسمیت شناخته شدن و حق مشارکت را در عمل نمی‌شد به راحتی پیش برد. از پاییز ۱۹۱۴ در بخش‌های جداگانه‌ی صنعت تسلیحات سازی کمبود کارگر ماهر حرفه‌ای حاکم بود. در چنین وضعیتی کارفرمایان درخواست کمک دولتی کردند. ارنست فن بورزیگ (Ernst von Borsig) رییس انجمن کارفرمایان فلزکار برلینی، خواستار برقراری کار اجباری شد. وزارت جنگ این نظر را با این استدلال رد کرد که کار

اجباری «بر آمادگی کمک رسانی سندیکاها تاثیر فلج کننده و ویرانگر» خواهد داشت. (۱۸) هنگامی که فرماندهی کل توپخانه‌ی برلین در ژانویه ۱۹۱۵ هر گونه تغییر شغل بخاطر کسب دستمزد بهتر را ممنوع کرد، سندیکاها - بویژه آدولف کوهن (Adolf Cohen) ، رییس کارگران فلزکار برلین- دست به اعتراض زدند؛ با این تذکر که دیگر نمی‌توان پابندی به «صلح داخلی» را تضمین کرد. با توجه به ضرورتی که از این درگیری‌ها آشکار شد - یعنی هم فکری با سندیکاها به خاطر جلوگیری از آسیب دیدن تولید تسلیحات- صاحبان صنایع فلزکار و سندیکاهای فلزکار «کمسیون جنگی برای کارخانه‌های فلزکار در برلین بزرگ» را تشکیل دادند. این ارگان که نصف به نصف از نمایندگان کارفرمایان و کارگران تشکیل شده بود وظیفه‌اش آن بود که درباره‌ی موارد مورد اختلاف که در سطح کارخانه‌ها قابل حل نبودند، تصمیم بگیرد.

تشکیل چنین کمسیون‌هایی به هیچوجه مورد تایید اتحادیه‌های مهم صنعتی، که ترس از دست دادن «دعوی نمایندگی انحصاری»شان در موسسه‌های تولیدی را داشتند، نبود. با این حال تشکیل برخی از چنین کمسیون‌های جنگی در کارخانه‌های جنگ افزار سازی، نشان دهنده‌ی علاقه‌ی فرماندهی ارتش به تولید فارغ از اصطکاک تسلیحات بود که معتقد بودند از طریق شرکت دادن سندیکاها در امور می‌تواند تضمین شود. و سندیکاها به نوبه‌ی خود، هر شکل همکاری نهادی با کارفرمایان و در هر نوع حمایت از مواضع‌شان توسط «فرمان‌های نظامی که با وضوحی نشاط بخش» (۱۹) صادر می‌شدند، را نشانه‌ای از موفقیت خط مشی «صلح داخلی» خود می‌دیدند. از این طریق تلاش می‌شد که سرخوردگی کارگران را، از این که تا پاییز ۱۹۱۶ هیچ نوع اصلاحات اجتماعی در دورنما بچشم نمی‌آمد، تسلی بخشند.

زمانی که تحقق امیدهای سندیکاها و نیز پایان مطمئن، سریع و پیروزمندانه جنگ به درازا کشید، لحن سندیکاها تند و تیزتر شد. به نظر می‌رسید که دیگر تنها صحبت از هدف‌های مثبت اصلاحات اجتماعی در میان نیست بلکه خروج از سیاست «صلح داخلی» و ترس از پیامدهای آن است: در آغاز سال ۱۹۱۶ گفته می‌شد که حمایت از تلاش‌های جنگی آلمان با «حیاتی‌ترین منافع سندیکاها تطبیق دارد، تضمینی است برای دور نگه داشتن تهاجم دشمن، مانع پارچه پارچه کردن مناطق آلمان و نابودی شاخه‌های شکوفان اقتصادی آلمان می‌شود. این سیاست ما را از سرنوشت یک پایان شوربختانه‌ی جنگ، که پرداخت غرامت طی دهه‌های طولانی را به ما تحمیل خواهد کرد، مصون می‌دارد». (۲۰)

با به درازا کشیده شدن جنگ نیاز بود که با چنین فراخوان‌های تندی، بتوان سیاست «صلح داخلی» را - که وعده‌های اصلاحات اجتماعی آن تحقق نیافته و یا دستکم دوپهلو بود- در برابر جامعه‌ی کارگی توجیه کرد. در تابستان ۱۹۱۶ فرماندهی ستاد سوم ارتش زیر رهبری پاول فن هیندنبورگ (Paul von Hindenburg) و اریش فن لودندورف (Erich von Ludendorff) در مشورت و همفکری با نمایندگان صنایع سنگین، برنامه‌ای برای تحرک بخشی به تولید تسلیحات طرح کردند که هدف آن بسیج همه‌ی نیروهای کار بود. از آنجا که افزون بر این قصد بر آن بود که از اراده‌ی «خدمات همیاری میهنی» بمثابه‌ی ابزاری برای پیشبرد مقاصد جنگی استفاده شود، می‌بایست این طرح مورد تایید گسترده‌ی مردم که توسط یک تصویب پارلمانی مستند شده باشد، قرار گیرد. به همین سبب در جلسات مشورتی حکومتی و در نظرخواهی با احزاب این نظر ویلهلم گرورنز (Wilhelm Groeners) بیش از پیش جای خو را باز می‌کرد که جنگ را «نمی‌توان

در ضدیت با کارگران بُرد». برای او بعنوان مدیر اداری دولتی جنگ روشن بود که «بدون سندیکاها نمی‌توان این امر [یعنی قانون خدمات همیاری] را تحقق بخشید». (۲۱)

سندیکاهای خطدار می‌کوشیدند با هم، با استفاده از اجتناب ناپذیر بودنشان برای موفقیت «خدمات همیاری»، بهبودهایی را وارد طرح این قانون کنند. در این رابطه آنان موفق به جلب حمایت همه‌ی حزب‌های چپ‌تر از محافظه-کاران شدند. بخاطر همکاری همه‌ی سندیکاهای خطدار، این موفقیت حاصل شد که در رایش‌تاک یک اکثریت متشکل از حزب سوسیال دمکرات تا جناح چپ لیبرال‌های ملی در کنار هم قرار گرفت و سلسله‌ای از تغییرات به سود سندیکاها در طرح قانونی ثبت شد، بدون این که اساس این قانون تغییر یابد. بخاطر این خصلت دوگانه‌ی قانون بود که سرانجام در فراکسیون پارلمانی سوسیال دمکرات‌ها اختلاف نظر افتاد: در یک رای‌گیری درون فراکسیونی ۲۱ نفر از ۴۹ نماینده طرح قانونی را رد کردند. در رای‌گیری پارلمانی یک سوم نمایندگان سوسیال دمکرات از پذیرش انضباط فراکسیونی سر باز زدند. سندیکاهای آزاد نیز موضع شجاعانه‌ی طرفدارانه‌ی در برابر «قانون خدمات همیاری» -با توجه به آنچه که انتشارات کمیسیون عمومی نشان می‌دهد- نداشتند. اعتراضات شدیدی نسبت به این قانون، به ویژه در یک نشست معتمدان کارگران فلزکار برلین بزرگ و نیز نشست عمومی اتحادیه کفاشان و کارگران چوب کار رخ داد.

شاید اگر امکانات بیشتری وجود می‌داشت، اعتراضات به گونه‌ای آشکارتر صورت می‌گرفت. چرا که در عمل متن مصوبه‌ی ۲ دسامبر ۱۹۱۶ «قانون خدمات همیاری»، تصویر غالبی مثبتی ارائه نمی‌کرد. نخست این که هر فرد مذکر آلمانی بین ۱۷ تا ۶۰ ساله در صورتی که در خدمت زیر پرچم نبود، می‌بایست کار کند. در همین رابطه آزادی در بستن قرارداد کار و تحرک کارگران به میزانی وسیع حذف شده بود. تغییر شغل تنها با اجازه‌ی یک هیات حل اختلاف که به صورت نصف به نصف [از نمایندگان کارفرمایان و کارگران] تشکیل می‌شد، ممکن بود. در برابر این نقض حقوق پایه‌ای کارگران نکته‌های زیر در این قانون به چشم می‌خورد: تشکیل اجباری کمیسیون‌های کارگری در کارخانه‌های مهم برای جنگ که بیش از ۵۰ کارگر داشتند. آنهایی که بیش از ۵۰ کارمند داشتند، می‌بایست کمیسیون‌های کارمندی نیز ایجاد کنند. بعلاوه هیات‌های حل اختلاف نامبرده نیز می‌بایست تشکیل می‌شدند. تحقق این خواسته‌ی بسیار قدیمی سندیکاها مبنی بر برسمیت شناختن آنان بعنوان نماینده‌ی حقوقی جامعه‌ی کارگری در این نکته تبارز می‌یافت که نمایندگان سندیکاها وارد همه‌ی نهادهای دولتی حل اختلاف و میانجی‌گری تا خود «اداره‌ی جنگ» شدند.

با این که سندیکاها در ماه‌های بعد بر سر مقررات اجرا و تفسیر بندهای جداگانه «قانون خدمات همیاری» -به ویژه دشواری‌های مربوط به تشکیل کمیسیون‌های کارگری و کارمندی- سر و کله می‌زدند، در مجموع موافقت با این قانون برجا ماند. همه‌ی سندیکاها این را بعنوان پیروزی سیاست خود ارزیابی کردند. برخی سندیکاهای آزاد حتی در این قانون نوعی «سوسیالیسم دولتی» (۲۲) می‌دیدند. مخالفت شدید با این قانون در بخش‌های وسیعی از کارفرمایان، سندیکاییان را نخست در ارزیابی‌شان تقویت کرد. کارفرمایان صنایع سنگین این قانون را ترجیح «قانون خدمت به سندیکاها» (۲۳) نامیدند؛ و مجتمع اتحادیه‌های کارفرمایان آلمان در مارس ۱۹۱۸ در اعلامیه‌ی «قانون خدمات عمومی» را بمثابه‌ی «قانون اضطراری که تحت شرایط جبر جنگی تصویب شده» نامیدند «که با انعقاد صلح، مسلمن موجبی برای ابقای آن

وجود ندارد». به همین دلیل بررسی این پرسش کاری است شاق که آیا به وسیلهی این قانون «واقعن به هدفی که می-خواسته اند به آن دست یابند، یعنی افزایش تولید تسلیحاتی از طریق افزایش نیروی کار و کاهش جابجایی کارگران، رسیده‌اند». (۲۴)

در واقع نیز پیروزی این قانون از لحاظ اقتصاد جنگی اندک بود. با توجه به منابع محدود، کمبود کارگر ماهر مشکلی مزمن باقی ماند. و از نوسانات شغلی تنها برای مدت کوتاهی جلوگیری شد.

اما ارزیابی سندیکاها چه بود؟ آنها برسمیت شناخته شدن خود از سوی دولت و ایجاد هیات‌های حل اختلاف و کمیسیون‌های کارگری را به حساب پیروزی روشن خود گذاشتند و بنظر می‌رسید که این امر پیش‌زمینه‌ای برای افزایش شتابان شمار اعضای‌شان و پیش از هر چیز راهیابی سندیکاها به کارخانه‌های بزرگ که درهای آنها تا آن زمان بروی‌شان بسته بود، باشد. پس از نزول شمار اعضا در سال ۱۹۱۶ که بالغ بر ۱/۱۸ میلیون نفر بود، تعداد اعضای همه‌ی سندیکاها بر روی هم در سال بعد به ۱/۶۵ میلیون نفر رسید و در سال ۱۹۱۸ با ۳/۵۱ میلیون نفر، نیم میلیون نفر از مرز تعداد پیش از جنگ گذشت.

اما «قانون خدمات همیاری» جنبه‌های تاریکی نیز برای سندیکاها داشت: کمیسیون‌های کارگری تازه تاسیس اغلب هدف‌هایی را از زاویه‌ی خودخواهی موسسه‌های مربوطه تعیین می‌کردند و برخی صاحبان کارخانه‌ها این کمیسیون‌ها را به جای سندیکاها بعنوان طرف مذاکره ترجیح می‌دادند و آگاهانه از گلاویز شدن بر سر مسأله‌ی افزایش دستمزدها در برابر کمیسیون‌های کارگری کوتاه می‌آمدند و از این طریق در مجموع سندیکاها را بعنوان نهادی «زاید» جلوه می‌دادند. سرانجام کمیسیون‌های کارگری به مفهومی که به هیچوجه مطلوب ریاست سندیکاها نبود، به مراتب سیاست زده شده، اما نسبت به ریاست سندیکاها - که در چارچوب «قانون خدمات همیاری» خود را به یک همکاری تنگاتنگ با ارگان‌های اداری دولتی و نظامی و همچنین کارفرمایان ملزم می‌دیدند- به کارگرانی که از فشار کار و افزایش ساعات کار و شرایط فاجعه بار معیشتی رنج می‌بردند، نزدیکتر بودند.

«قانون خدمات همیاری» با خصلت دوگانه‌اش مشکل اساسی سیاست سندیکایی را در جنگ اول جهانی واضح ساخت: برسمیت شناخته شدن سندیکاها که بارها بعنوان موفقیت ارزیابی می‌شد، تنها به بهای جای‌گیری هر چه بیشتر آنها در سیستم حاکم قیصری ویلهلمی بود که سندیکاها در سیاست آن سهیم بودند - در نگاه شمار فزاینده‌ای از کارگران- مسئولیت این سیاست را نیز به گردن می‌گرفتند. سندیکاهای همه گرایش‌ها اجازه می‌دادند که مسئولیت سیاست دولتی به گردن‌شان نهاده شود، بدون آن که نقشی در تعیین خط و خطوط این سیاست، که می‌کوشیدند پیامدهای اجتماعی ناهنجار آن را ملایم کنند، داشته باشند. دقیقن بخاطر همین پیروزی‌های محدود این سیاست بود که شکاف میان رهبری سندیکاها و بخش‌هایی از جامعه‌ی کارگری مدام افزایش می‌یافت.

این امر در هیچ زمینه‌ای بهتر از مساله‌ی تامین مواد غذایی آشکار نبود. هر چه جنگ بیشتر به درازا می‌کشید، وضعیت تغذیه اسفبارتر می‌شد. نبود نیروی کار و کود (چون از نیترات پتاسیم برای تسلیحات استفاده می‌شد) موجب آب رفتن تولید کشاورزی شد. بخاطر محاصره‌ی آلمان واردات مواد غذایی متوقف شده بود که حاصل آن کمبود و گرانی مواد غذایی بود. در ژانویه ۱۹۱۵ کوپن نان پخش شد، بدنیاال آن جیره‌بندی چربی، گوشت و شیر صورت گرفت. بازار سیاه رونق پیدا کرد. در گزارش پلیس چنین آمده بود که «توزیع نابرابر کالاها کمیاب» تاثیر «چشمگیرتر و تحریک کننده-تری در میان مردم نسبت به مساله کمیابی خود مواد غذایی دارد». (۲۵)

برای این که تدبیرهای مربوط به سازماندهی مواد غذایی هماهنگ شود (و نیز آمادگی حکومت برای دست به اقدام زدن به نمایش گذاشته شود)، در ماه مه ۱۹۱۶ اداره تغذیه‌ی جنگی ایجاد شد که ریاست آن را آگوست مولر (August Müller) یک سوسیال دمکرات و آدام استگرولد، یک سندیکایی مسیحی به عهده داشتند و مسئولیت وضعیت ناهنجار غذایی به گردن آنها گذاشته شد. به همین دلیل نطفه‌های شورش‌های گرسنگان در نیمه‌ی دوم زمان جنگ و جنبش فزاینده‌ی اعتراضی در سال ۱۹۱۶/۱۷ متوجه سندیکاها نیز می‌شد، که در جنگ اول جهانی نه تنها بعنوان نماینده‌ی سیاسی اجتماعی منافع کارگران ظاهر می‌شدند، بلکه تلاش می‌کردند که ناآرامی‌ها و اعتراضات کارگری را کانالیزه کنند.

در مورد همه‌ی سندیکاها خطدار شاید بتوان گفت که آنان با به عهده گرفتن مسئولیت دولتی در کمیسیون‌ها و ارگان‌های نظامی و تامین اقتصادی، خود را در سیاست جنگی دخیل کردند. بعلاوه استگرولد بعنوان نخستین نماینده‌ی کارگران وارد مجلس اعیان پروس شد. استگرولد و ماکس شیپل (Max Schippel) مقامی در شورای رایزنی ۲۴ نفره امور دارایی در خزانه‌داری جهت کنترل مقررات مالیاتی و تأثیرات اقتصادی آنها بدست آوردند. سندیکاها هر وظیفه‌ای که به آنها سپرده می‌شد بعنوان موفقیت سیاست «صلح داخلی» خود و در آن واحد بعنوان علامتی از تغییر اندیشگی نمایندگان دولت، ارتش و کارفرمایان ارزیابی می‌کردند. اصولن سندیکاها دخالت فزاینده‌ی دولتی در اقتصاد -از کنترل مواد خام تا تنظیم بازار کار و سیاست تامین معیشت- را تبلور «سوسیالیسم دولتی» و «جنگی» (۲۶) بشمار می‌آوردند. از دید امروزی این امر یک اشتباه رسواگر و در درجه‌ی اول به خاطر تضمین کارکرد بی‌دردسر اقتصاد تولید تسلیحات بود؛ به این خاطر وعده‌های محدود و دوپهلویی لازم بود که وفاداری توده‌ای نسبت به سیاست «صلح داخلی» سندیکاها را تضمین کند.

با توجه به تنگناهای موجود در عرصه‌ی سیاست دستمزدها که سندیکاها در چارچوب سیاست «صلح داخلی» خود به آنها تن می‌دادند، جای شگفتی نیست که مساله‌ی اصلاحات اجتماعی، هر چه جنگ بیشتر به درازا می‌کشید، وزن بیشتری پیدا می‌کرد. سندیکاها مسیحی-ملی‌گرا و سندیکاها آزاد در سال ۱۹۱۶ و نیز ۱۹۱۷/۱۸ خواسته‌های خود را در برنامه‌های شان گنجانند تا از یک طرف انتظارات‌شان را از سیاست دولتی و در عین حال تفاوت‌های شان را مستند کنند.

در سپتامبر ۱۹۱۶ کمیسیون کنگره‌ی کارگری آلمان یک برنامه پایه‌ای را منتشر کرد، که البته در مورد آن ابتدا پس از پایان جنگ قرار شد رای گیری شود تا اعضای سازمان‌های کارگری مسیحی-ملی که در خدمت زیر پرچم بودند نیز فرصت مشارکت پیدا کنند. نهادهای مرتبط در این کمیسیون خود را «تابع بی‌قید و شرط اجماع فرهنگی و تقدیری ملت آلمان» دانسته و «خواستار حفظ قدرت دفاعی نیرومند» و «ضرورت ملی» یک سیاست اقتصادی و استعماری بوده و خود را طرفدار مالکیت خصوصی و سلطنت شمرند. بطور جداگانه نیز تدبیرهایی برای ایجاد برابر حقوقی کارگران، محافظت از کارگران، بیمه‌ی آنها، تامین مواد غذایی، اصلاحات امور مسکن و سیاست مالیاتی اتخاذ شد. (۲۷)

کمی بعدتر، در نوامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸، سندیکاهای آزاد نیز این سیاست را دنبال گرفتند. آنان نیز یک برنامه-ی سوسیالیستی ارائه کردند که ۱۸ ماده‌ی آن مطالبات مفصلی نه تنها در رابطه با سیاست اجتماعی به مفهوم اخص کلمه، بلکه همه‌ی مسایل اصلاحات اجتماعی را شامل می‌شد. در این برنامه تصورات سندیکاهای آزاد در رابطه با کاریابی، حقوق مربوط به عقد قراردادهای کار و امور بیمه‌ها و نیز حفاظت و ایمنی کارگران، آموزش و مسکن گنجانده شده بود. (۲۸) هر چند این برنامه‌های اصلاحات، بلندپروازانه بود، اما همه‌ی سندیکاها پا بر روی زمین مناسبات واقعی داشتند؛ این برنامه به هر حال مزاحمتی برای «کار جمعی» سندیکاهای خطدار، که در زمان جنگ مطرح شده بود، ایجاد نمی‌کرد.

در یک سلسله مسایل جداگانه سیاسی بارها امکان همکاری فراتر از مرزهای موجود بین سندیکاهای خطدار فراهم آمده بود. سازمان‌های کارمندی نیز می‌کوشیدند زیر فشار جنگ، قدرت سازماندهی خود را متمرکز و یکپارچه کنند. پس از آن که در سال ۱۹۱۵ اجتماعات حرفه‌ای اتحادیه‌های فنی و اجتماعات شغلی مربوط به حقوق واحد کارمندی، تاسیس شدند، در اکتبر ۱۹۱۶ سازمانی ملی-شهروندی برای اجتماعات شغلی اتحادیه‌های بازرگانی ایجاد گردید. با توجه به وضع ناهنجار بازار کار، کاهش دستمزدها و حقوق و کمبود مواد غذایی از میانه‌ی سال ۱۹۱۷ سه سازمان کارمندی شروع به همکاری تنگاتنگ تر کردند. واضح‌ترین جلوه این همکاری را می‌شد در آمادگی سندیکاهای خطدار در همکاری سیاسی در پایه‌گذاری مشترک «اتحاد مردمی برای آزادی و سرزمین پدری» یافت.

3. جنبش توده‌ای سندیکایی و اعتراضات توده‌ای در خارج از چارچوب سندیکاها

برای اتحادیه‌های حرفه‌ای هیرش-دونکر و بویژه برای سندیکاهای مسیحی که خود را از حدود سال‌های تغییر قرن، بوضوح جنبشی ملی می‌دانستند، زمان جنگ به هیچوجه از مومن محک‌زننده‌ی برنامه‌ای-سیاسی بشمار نمی‌آمد؛ اما وضع برای سوسیال دمکراسی به گونه‌ای دیگر بود. از زمان آغاز جنگ یعنی از زمان بحث در مورد تصویب وام‌های جنگی و سیاست «صلح داخلی»، در حزب سوسیال دمکرات یک اپوزیسیون روبه‌رشد درون حزبی بوجود آمده بود. نه تنها چپ-های رادیکال که سخنگوی آنان کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ بودند، جزو این اپوزیسیون بودند، بلکه شماری از

سوسیال دمکرات‌های «میان‌رو» از جمله کارل کائوتسکی، ادوارد برنشتین و هوگو هازه (Hugo Haase) نیز جزو آنان شدند. رهبری سندیکا‌های آزاد که موضعی مسجّل نسبت به سیاست «صلح داخلی» داشت، بطور قاطعی از خط مشی اکثریت فراکسیون پشتیبانی می‌کرد؛ از جمله برای این که از سرایت جناح‌بندی حزب سوسیال دمکرات به سندیکا‌های آزاد جلوگیری کند، رهبری این سندیکاها از «اخراج» قاطع مخالفان سیاست «صلح داخلی» که فکر می‌کردند توسط اپوزیسیون درون حزبی به خطر افتاده، حمایت می‌کرد. در فوریه ۱۹۱۵ لیگین خواستار آن شد که لیبکنشت بخاطر نقض انضباط فراکسیونی از فراکسیون پارلمانی حزب سوسیال دمکرات اخراج شود، چون لیبکنشت در دسامبر ۱۹۱۴ بی‌پرده بر ضد وام‌های جنگی رای داده بود. زمانی که در ژوئن ۱۹۱۵ در نشریه لایپزیگی «Volkszeitung» فراخوانی منتشر شد که از جمله امضای ۱۵۰ نفر از کادرهای سندیکایی زیر پای آن بود و از رهبری حزب سوسیال دمکرات خواسته شد که «سیاست ۴ اوت» را کنار بگذارد، کمیسیون عمومی «تجزیه‌طلبان» در حزب سوسیال دمکرات را به تندی محکوم کرد. ریاست اتحادیه‌ها در پشت این موضعگیری ایستادند و حمایت خود را از سیاستی که توسط «اکثریت قاطع فراکسیون سوسیال دمکراسی و رهبری حزب» پیش برده می‌شد، اعلام کردند. در این موضعگیری آمده بود: «نظریات مطرح شده توسط تجزیه‌طلبان در حزب در ضدیت با ماهیت و فعالیت سندیکاها است، اجرای آن نظریات به معنای برباد دادن همه‌ی آن چیزهایی است که سندیکاها ایجاد کرده و به زحمت بدست آورده‌اند». (۲۹) همچنین کمیسیون عمومی تهدید کرد که اگر خط سیاسی موجود با قاطعیت بیشتری دنبال نشود، حزب سندیکایی خود را بوجود خواهد آورد. بدین ترتیب سیاست کمیسیون عمومی زمینه‌ی عمل برای سازش رهبری حزب با اپوزیسیون درون حزبی را تنگتر کرد و از سیاست «اخراج» پشتیبانی کرد.

در بهار ۱۹۱۶ نمایندگان اپوزیسیون از فراکسیون اخراج شدند که در پی آن «تجمع کاری سوسیال دمکراتیک» را ایجاد کردند؛ پس از آن که اپوزیسیون در ژانویه ۱۹۱۷ کنفرانس فوق‌العاده‌ای ترتیب داد که بخاطر آن از حزب اخراج شد، در عید پاک ۱۹۱۷ حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان (USPD) تشکیل گردید.

کمیسیون عمومی در مارس ۱۹۱۶ به صراحت از تفرقه در فراکسیون حزب سوسیال دمکرات استقبال کرد و آن را روشن‌سازی وضعیت ارزیابی نمود. در کنفرانس هیات ریسه اتحادیه‌ها در ۲۲/۲۰ نوامبر ۱۹۱۶ اکثریت با سه رای مخالف- طرفداری خود را از اکثریت سوسیال دمکراسی (MSPD) اعلام نمود و از این طریق بر ضد بی‌طرفی سندیکاها در درگیری‌های سیاسی حزبی عمل کرد. (۳۰) اما اگر ریاست سندیکاها، به ویژه کمیسیون عمومی، معتقد بوده باشد که از این طریق مشکل حل شده است، اشتباه می‌کرده است. در سندیکاها نیز اپوزیسیون سر برمی‌آورد. اپوزیسیون بویژه آنجایی نیرومند بود که گروه بندی‌های سندیکایی و حزبی از یکدیگر پشتیبانی می‌کردند؛ بویژه در برلین، برانشویگ، برمن، هامبورگ و نیز در لایپزیگ. افزون بر این در سندیکا‌های جداگانه گروه‌های اپوزیسیون، با قدرت قابل توجهی ایجاد شده بودند. در نشست اتحادیه‌ی کارگران فلزکار آلمان در کلن در ژوئن ۱۹۱۷، خط رهبری تنها با ۶۴ رای موافق در برابر ۵۳ رای مخالف تصویب شد. در سال ۱۹۱۹ اپوزیسیون راس اتحادیه را در دست گرفت و رابرت دیسمان (Robert Dißmann) که در جریان جنگ وارد USPD شده بود، رییس جدید آن گردید. بعلاوه همچنین در

زمان جنگ اتحادیه‌های کفاشان و کارگران پارچه‌بافی طرفدار خط مشی USPD شدند. همچنین جناح‌های نیرومند اپوزیسیون در اتحادیه‌های نانوایان، کارگران شیشه‌سازی، شاگردان مغازه‌ها و پوست خزرفروشان ایجاد شده بودند.

هر چند سندیکاهاى آزاد با خط مشی «اخراج»، موفق به سرایت مبارزات جناحی حزبی به درون سازمان‌های‌شان نشدند، اما انشعابی هم در جنبش سندیکاهاى آزاد صورت نگرفت. اپوزیسیون درون سازمانی - برخلاف حزب سوسیال دمکرات - علیرغم همه‌ی انتقادهایش به سیاست «صلح داخلی» همچنین جزو سندیکاها باقی ماند. این نکته موجب شد که در نیمه‌ی دوم جنگ، جنبشی توده‌ای بدون شرکت سندیکاها پدید آمد. درست همان چیزی را که رهبری سندیکاها بمثابه موفقیت خود برمی‌شماردند، موجب شد که محفل‌های وسیعی از اجتماعات کارگری به جنبش اعتراضی بدون سندیکاها و بخش بر ضد سندیکاها شکل بخشند.

اعلام کاهش سهمیه‌ی نان در آوریل ۱۹۱۵ منجر به اعتصابات اعتراضی شد که موجب پس گرفتن این تصمیم گردید. هر چه جنگ طول می‌کشید، نارضایتی و آمادگی به اعتراض به جنگ نیز - که پیش از هر چیز بخاطر تامین ناکافی و ناعادلانه مواد غذایی شعله‌ور می‌شد - بالا می‌گرفت؛ مانند اعتصاب بیش از ۵۰ هزار کارگر فلزکار برلینی در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۶. از سال ۱۹۱۵/۱۶ همواره شورش گرسنگان صورت می‌گرفت، که پیش از هر چیز زنان و جوانان - که از یکسو تحت شرایطی فاجعه‌بار رنج ویژه می‌بردند و از سوی دیگر در معرض خطر فراخوانده شدن به خدمت زیر پرچم قرار نداشتند - در آنها شرکت داشتند. وخیم شدن وضع دستمزدها و وضعیت فاجعه‌بار تامین وضعیت معیشتی از ژانویه ۱۹۱۷ موجب جنبش‌های متعدد اعتصابی شد که بدون شرکت سندیکاها شکل گرفتند. داده‌های ناقص اداره‌ی آمار قیصری نیز منعکس کننده‌ی افزایش اعتصابات بود: اگر در سال ۱۹۱۵، ۱۴۱ اعتصاب با شرکت ۱۵۲۳۸ اعتصابگر ثبت شده بود، در سال ۱۹۱۶، این رقم به ۲۴۰ اعتصاب با شرکت ۱۲۸۸۸۱ اعتصابگر و در سال ۱۹۱۷ شمار اعتصابات به ۵۶۲ و اعتصابگران به ۶۶۸۰۳۲ نفر رسید. نخستین نقطه‌ی اوج جنبش اعتصابی - از جمله زیر تاثیر انقلاب فوریه روسیه - در آوریل ۱۹۱۷ بود، هنگامی که ۳۰۰ هزار کارگر صنایع تسلیحاتی در برلین، برانشویگ و لایپزیگ در اعتراض به وضعیت اضطراری مواد غذایی و بخاطر هدف‌های سیاسی به خیابان آمدند. پس از اعتصابات در تابستان ۱۹۱۷، در ژانویه ۱۹۱۸ حدود یک میلیون کارگر صنایع تسلیحاتی دست از کار کشیدند. آنان با شعار «صلح، آزادی و نان!» بخاطر عقد فوری قرارداد صلح بدون هرگونه ادعای ارضی، بخاطر دمکراتیزه کردن گسترده‌ی جامعه و بخاطر تامین بهتر مواد غذایی تظاهرات کردند. تنها در برلین ۴۰۰ هزار کارگر اعتصاب کردند. اعتصابگران ۴۱۴ فرد معتمد در کارخانه‌ها برگزیدند و شورای بزرگ کارگری برلین بزرگ را تشکیل دادند که در راس آن یک کمیسیون فعالیت متشکل از ۱۱ عضو قرار داشت که ۳ نفر آنان عضو MSPD و ۳ نفرشان عضو USPD بوده، ولی هیچیک عضو رهبری سندیکاها نبودند.

در جریان این فعالیت‌های اعتصابی، نخستین بار در اعتصاب آوریل ۱۹۱۷، در سطح کارخانجات شکل جدیدی از سازمان‌های کارگری ایجاد شد. زیر فشار افراد رادیکال شده در کارخانه‌ها از دایره‌ی افراد معتمد سندیکایی، گروه «نمایندگان انقلابی» پدید آمد که از لحاظ سیاسی به USPD نزدیک بودند. آنان زیر رهبری امیل بارت (Emil Barth) و ریشارد مولر (Richard Müller) طرح جدیدی برای اعمال اراده‌ی سازمان‌یافته، یعنی ایده‌ی شوراها را مطرح کردند. اگر شرکت کنندگان فعالیت‌های توده‌ای در سال‌های ۱۹۱۷/۱۸ پیش از هر چیز زنان، جوانان و کارگران غیرماهر بودند که از سندیکاها فاصله داشتند، این اعتصابات توسط کارگران ماهر فنی دوره دیده در سندیکاها سازماندهی شدند که -از سیاست «صلح داخلی» روگردان شده- به نمایندگان انقلابی پیوسته بودند. در موارد جداگانه‌ای نیز کمیسیون‌های کارگری که طبق «قانون خدمات همیاری» ایجاد شده بودند در راس جنبش اعتصابی قرار گرفتند.

موفقیت مستقیم عملی اعتصابات خیلی زیاد نبود؛ و نیز تاثیر آن بر خط مشی اساسی سیاست سندیکایی به چشم نمی‌آمد. اما به هر حال بصورت غیرمستقیم بر اعتراضات توده‌ای اثرگذار بود و در چشمان رهبری دولتی و نظامی بر این ضرورت تاکید می‌کرد که لااقل از مطالبات معتدل سندیکایی استقبال کنند تا مواضع آنها را تقویت نمایند. دقیق بنا به این دلیل، سندیکاها نیز از جنبش‌های توده‌ای که در حالت معمول آنها را رد می‌کردند، استفاده نمودند.

اگر سندیکاها آزاد توانستند مانع انشعاب سازمانی‌شان شوند، ولی مجبور بودند به دقت جنبش اعتراضی رادیکال جامعه‌ی کارگری را زیر نظر بگیرند. و این جنبش بطور واضحی از درون پیروان خود این سندیکاها و یا دستکم از بخش‌های بسیج شونده‌ی کارگران روییده بود. البته جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی سال‌های ۱۹۱۷/۱۸ که سرانجام به انقلاب ختم شدند، نباید توجه ما را از آن بخش از جامعه‌ی کارگری منحرف کند که سیاست سندیکایی را حامی منافع خود می‌دید. هر دو جنبش، یعنی بسیج توده‌ای خارج از سندیکاها و عضوگیری سندیکایی، بزرگترین موفقیت‌های خود را در شهرها و کارخانه‌های بزرگ داشتند، بگونه‌ای که می‌توان از یک بحران اعتماد سندیکاها سخن گفت. بسیج‌گری سیاسی گسترده، که دایره‌های بزرگتری از جامعه‌ی کارگری -که تا آن موقع سیاسی نشده بود- را فرا گرفت، در درون و بیرون جنبش سندیکایی اثر می‌گذاشت. اما سندیکاها که خود را کماکان پایبند «صلح داخلی» می‌دیدند، رهبری جنبش اعتراضی را که سرعت گسترش می‌یافت، از دست دادند.

در ۵ ژوئن ۱۹۱۶ بر ضد رای محافظه‌کاران و تجمع کاری سوسیال دمکراتیک، که از فراکسیون حزب سوسیال دمکرات انشعاب کرده بودند، تکمله‌ای بر قانون اتحادیه‌های امپراتوری تصویب شد، که در آن سرانجام امکان آن که سندیکاها «انجمن سیاسی» محسوب شده و مشمول قانون وضعیت استثنایی گردند، محدود می‌شد. به وسیله‌ی «قانون خدمات همیاری» سندیکاها بعنوان نماینده‌ی جامعه کارگری شناخته شدند. سرانجام در ماه مه ۱۹۱۸ پاراگراف ۱۵۳ مقررات اصناف - که مجازات ویژه‌ای برای ائتلاف‌ها در نظر گرفته بود - بطور بی‌قید و شرط لغو شد.

آیا واقع برسمیت شناخته شدن سندیکاها، ایجاد کمیسیون‌های کارگری و لغو پاراگراف ۱۵۳ مقررات اصناف موفقیت سیاست «صلح داخلی» سندیکایی بود؟ یا این که در اینجا تاثیر غیرمستقیم اعتراضات توده‌ای بود که عمل کرد و در برابر

آن «سد» سندیکاها باید تقویت می‌شد؟ اگر مقطع زمانی که در آن موفقیت‌های بدست آمده بر درفش سندیکاها چسبانده شده بود، را در نظر بگیریم، آنگاه می‌بایست نقش زیادی برای جنبش اعتصابی و اعتراضی قایل شد.

پس از صلح تحمیلی برست لیتوفسک در مارس ۱۹۱۸ که رهبری روسیه برای حفظ انقلاب، خود را به عقد آن ناگزیر می‌دید، نبردها در شرق پایان یافتند. فرماندهی عالی ارتش در بهار ۱۹۱۸ کوشید از طریق «تهاجم عمومی» در غرب تصمیمی را تحمیل کند. این تلاش با شکست مواجه شد. اما فرماندهی عالی ارتش ابتدا در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ به شکست تن داد و از حکومت خواست که مذاکرات آتش بس را بی‌درنگ آغاز کند. آغاز اکتبر، شاهزاده ماکس فن بادن (Max von Baden) حکومت را بدست گرفت که برای نخستین بار از نمایندگان احزاب اکثریت در پارلمان تشکیل می‌شد. و باز سندیکاها آماده بودند در ادامه سیاست اوت ۱۹۱۴ مسئولیت مشارکت را بپذیرند. به این ترتیب گوستاو بانر (Gustav Bauer) از کمیسیون عمومی و یوهانس گیزبرتس (Johannes Giesberts) از سندیکاها مسیحی وارد حکومتی شدند که در برابر این وظیفه‌ی دشوار قرار داشت که زیر شکست جنگی امضا بزند.

اصلاحات «از بالا» تا پارلمانی کردن امپراتوری در اصل دو هدف داشتند: از یکسو می‌بایست طرفداران یک خط مشی دمکراتیک و اجتماعی - از سندیکاها گرفته تا احزاب متحدشان - مسئولیت سیاست جنگی را بپذیرند تا از این طریق افکار را از مسئولیت فرماندهی ارتش و رهبری امپراتوری منحرف کنند؛ از سوی دیگر می‌بایست افکار رادیکال شده‌ی توده‌ها خنثی شود تا از خطر سقوط حکومت و انقلاب جلوگیری گردد.

توضیحات

+ «صلح درون قلعه‌ای» اصطلاحی است که در دوران قرون وسطی رایج بوده است. در آن دوران به منطقه‌ای از یک قلعه گفته می‌شد که بنا به فرمان حاکم آن قلعه یا شهر، درگیری‌های افراد با هم ممنوع بود. در این جا این اصطلاح به «صلح داخلی» ترجمه شده است. این سیاست به معنای کنار نهادن اختلافات و نزاع‌های درون کشوری بخاطر خطر بیرونی است. م

++ برنامه شلیفن یک برنامه عملی استراتژیک ستاد کل ارتش آلمان قیصری بود. طراح این برنامه آلفرد گراف فن شلیفن نام داشت. این برنامه شالوده عملیات ارتش آلمان در آغاز جنگ اول جهانی را تشکیل می‌داد. م

- (1) پروتکل‌های کنگره‌ی انترناسیونال دوم، ج ۲، اشتوتگارت ۱۹۰۷ – بازل ۱۹۱۲- چاپ مجدد، Glashütten im Taunus، ۱۹۷۶، ص ۶۶.
- (2) به نقل از تقویم تاریخ اروپایی شولتس، سری جدید، ۳۰، سال ۱۹۱۴، ج ۱، مونیخ ۱۹۱۷، ص ۳۷۱.
- (3) خطر جنگ، در نشریه «کورسپوندنتس بلات»، ش ۳۱، تاریخ ۱۹۱۴/۸/۱، ص ۴۶۹ و بعدی
- (4) پروتکل کنفرانس هیات رییس‌های اتحادیه‌ها به تاریخ ۱۹۱۴/۸/۲ در: منابعی در رابطه با تاریخ جنبش سندیکایی آلمان در سده بیستم، ج ۱: سندیکاها در جنگ جهانی اول و انقلاب ۱۹۱۴-۱۹۱۹، بازبینی شده توسط کلاؤس شونهوفن، کلن ۱۹۸۵ (منابع ج ۱)، ص ۷۴-۸۵، در این رابطه ص ۸۳
- (5) فراخوان هیات رهبری حزب به تاریخ ۱۹۱۴/۷/۲۵ در: نشریه ی «به پیش»، ش ۲۰۰ a (شماره ی فوق العاده) به تاریخ ۱۹۱۴/۷/۲۵؛ رفقای حزبی! فراخوان هیات رهبری حزب در تاریخ ۱۹۱۴/۷/۳۱ در نشریه ی «به پیش»، ش ۲۰۷ به تاریخ ۱۹۱۴/۸/۱.
- (6) ریشه‌ها و دلایل جنگ جهانی در: سالنامه‌ی سندیکاها‌ی مسیحی سال ۱۹۱۵، منتشر شده توسط دفتر هیات دبیران اتحادیه سراسری سندیکاها‌ی مسیحی آلمان، کلن، همان سال، ش ۲۴-۳۵، در این مورد ص ۲۴
- (7) جنگ جهانی و نوسازی سنت‌های مردمی، همان جا، ص ۳۶-۴۵، در این مورد ص ۳۶
- (8) تتودور برائر، جنگ و سندیکاها‌ی مسیحی، مونشن-گلا‌دباخ، ۱۹۱۵، ص ۵.
- (9) بنگرید به توضیح شورای مرکزی و کمیسیون هیات مدیره اتحادیه سندیکاها‌ی اصناف آلمان در رابطه با شروع جنگ، در: نشریه «سندیکا»، ش ۶۲ به تاریخ ۱۹۱۴/۸/۵، ص ۲۳۷.
- (10) به نقل از هانس-گئورگ فلک، عدالت اجتماعی به وسیله قدرت سازمانی و تعادل منافع. نظریه‌های برگزیده در رابطه با تاریخ جنبش لیبرال اجتماعی سندیکایی آلمان (۱۸۶۸ تا ۱۹۳۳)، در: .! ماتیاس و ک. شونهوفن (ناشران)، همبستگی و منزلت انسانی، ص ۸۳-۱۰۶، در این مورد ص ۱۰۴ و بعدی.
- (11) سندیکاها‌ی ایتالیایی و ما، در نشریه ی «کورسپوندنتس بلات»، ش ۴۷، به تاریخ ۱۹۱۴/۱۱/۲۱، ص ۶۱۷ و بعدی. در این مورد ص ۶۱۸.
- (12) ویلهلم یانسون (ناشر)، منافع کارگران و نتیجه جنگ. یک کتاب جنگی سندیکایی، برلین ۱۹۱۵؛ همچنین: طبقه کارگر آلمان و بازار جهانی، در روزنامه کارگران فلزکار، ش ۲۲ به تاریخ ۱۹۱۶/۵/۲۷.
- (13) منافع کارگران و هدف‌های صلح، سخنرانی توسط دبیر کل آدام استگروالد در کنفرانس معتمدان جنبش کارگری مسیحی-ملی در ۶ ماه مه در شهر اِسِن، کلن ۱۹۱۷، ص ۹.
- (14) کنفرانس هیات رییس‌های اتحادیه سراسری به تاریخ ۱۹۱۴/۸/۲، در: منابع، ج ۱، ص ۷۴-۸۵، در این مورد ص ۸۴.
- (15) چیزی نیاموختند و چیزی را فراموش نکردند. در: نشریه ی «کورسپوندنتس بلات»، ش ۱۷ به تاریخ ۱۹۱۵/۴/۲۴، ص ۱۸۹-۱۹۱، در این مورد ص ۱۹۱.
- (16) جنگ و وظایف اجتماعی، در نشریه‌ی کارگران فلزکار، ش ۴۵ به تاریخ ۱۹۱۴/۱۱/۷.
- (17) به نقل از گِردالد. فلدمان؛ ارتش، صنعت و کارگران در آلمان ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، برلین و بن، ۱۹۸۵، ص ۷۷.
- (18) به نقل از همان جا، ص ۷۷.
- (19) نگاه کنید به منبع ش ۱۶

- (20) به نقل از ها. گربینگ؛ تاریخ، ص ۱۴۴.
- (21) به نقل از خدمات یآوری میهنی، در نشریه مرکزی سندیکاهای مسیحی آلمان، ش ۲۵ به تاریخ ۱۹۱۶/۱۲/۴، ص ۲۰۲.
- (22) دولت نظامی آینده، در: نشریه‌ی کارگران فلزکار، ش ۴۸ به تاریخ ۱۹۱۶/۱۱/۲۵.
- (23) به نقل از هانس یواخیم بیبر؛ سندیکاها در جنگ و انقلاب، جنبش کارگری، صنعت، دولت و نظامیان در آلمان ۱۹۱۴-۱۹۲۰، هامبورگ، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۰۱.
- (24) به نقل از رزویتا لکه بوش؛ پیدایش و تغییرات هدف‌ها، ساختار و تاثیرات اتحادیه‌های کارفرمایان، برلین، ۱۹۶۶، ص ۲۱۶.
- (25) به نقل از یورگن کوکا؛ جامعه‌ی طبقاتی در جنگ. تاریخ اجتماعی آلمان ۱۹۱۴-۱۹۱۸، گوتینگن، ص ۳۴.
- (26) نگاه کنید به منبع ش ۲۲
- (27) جنبش کارگری ملی-مسیحی در آلمان جدید، ناشر، کمسیون جنبش کارگری ملی-مسیحی، کلن، ۱۹۱۷، ص ص ۱۴.
- (28) چاپ شده توسط پائول اومبرایت؛ خواسته‌های اجتماعی سیاسی کارگران سندیکاهای آلمان. یک برنامه‌ی کارگری سیاسی اجتماعی سندیکاهای آلمان، ۱۹۱۸، ص ۱۰۲-۱۱۲.
- (29) پروتکل کنفرانس هیات رییس‌های اتحادیه‌ها به تاریخ ۱۹۱۵/۷/۷-۱۹۱۵/۷/۵، در: منابع، ج ۱، ص ۱۸۱-۲۱۹، در این مورد ص ۲۱۶.
- (30) پروتکل کنفرانس هیات رییس‌های اتحادیه‌ها به تاریخ ۱۹۱۶/۱۱/۲۰-۱۹۱۶/۱۱/۲۲، در: منابع، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۸. در این مورد ص ۲۵۵.